

از کتابهای جیبی تا انتشارات مروارید و بررسی کتاب

گفت و گو با مجید روشنگر

را به فارسی برگردانده و در اختیار من گذاشته است، ولی من هنوز فرصت نکرده‌ام که آن را بازبینی و ویرایش کنم تا شاید متن فارسی آن هم همراه متن انگلیسی چاپ شود. من در واقع دو پیش‌بینی شغلی موازی داشتم. در سال ۱۳۳۸ وارد صنعت نشر شدم و کارم را با مؤسسه انتشارات فرانکلین شروع کردم. در آنجا به فاصله اندکی، سازمان کتابهای جیبی را بنیان گذاشتیم و من از مدیران اولیه آن سازمان بودم.

● سازمان کتابهای جیبی به پیشنهاد شما تأسیس شد؟

– خیر. این بیشتر یک پیشنهاد جمعی بود، ولی اگر بخواهیم اعتبار این فکر را به شخصی بدهیم، او آقای همایون صنعتی‌زاده است که مدیر مؤسسه انتشارات فرانکلین بود. اما کار سازمان کتابهای جیبی پس از ۶ ماه فعالیت به ورشکستگی کشید. و من می‌توانم تا این حد تفاخر کنم که در آن شرایط که قرار بود سازمان کتابهای جیبی تعطیل شود، داوطلب مدیریت و احیای آن شدم. به این ترتیب در سال ۱۳۳۹ یا ۱۳۴۰، سازمان کتابهای جیبی را با داشتن ۳۰۰ هزار تومان بدهی به شرکت سهامی افست (که کتابهای جیبی را چاپ می‌کرد) به من تحویل دادند. من نه تنها آن بدهی را پرداخت کردم، بلکه سازمان را احیا کردم. زمانی که من سازمان کتابهای جیبی را اداره می‌کردم، آن سازمان به صورت غیرانتفاعی فعالیت می‌کرد. یعنی متعلق به کسی نبود و سود آن به جیب کسی نمی‌رفت. من از روز اول به عهده گرفتن مدیریت سازمان کتابهای جیبی این مسئله را با انتشارات فرانکلین شرط کرده بودم. همچنین شرط کرده بودم که به هیچ وجه در کار مدیریت من دخالت نکنند. و الحق آقای همایون صنعتی‌زاده در مدتی که من آنجا را اداره می‌کردم کوچکترین دخالتی در کار من نکردند. برای همین در سالهایی که مدیریت آن سازمان را بر عهده داشتم بیش از ۵۰۰ عنوان کتاب منتشر کردم که بعضی از آنها به چاپهای چهارم و پنجم نیز رسید.

● آیا سازمان کتابهای جیبی با آن شرایطی که گفتید دخل و خرج می‌کرد؟

– بله. به خوبی دخل و خرج می‌کرد، ولی سود آن در خود سازمان باقی می‌ماند و در واقع سرمایه‌گذاری مجدد می‌شد و سازمان را ثروتمندتر می‌کرد. هر یک از ما که در آن سازمان کار می‌کردیم حقوق معینی داشتیم که هر ماه دریافت می‌کردیم. بعد از رفتن من از سازمان، مؤسسه فرانکلین آنجا را به شرکت سهامی تبدیل کرد و سهامش را به انتشارات امیرکبیر فروخت.

● شما تا زمانی که مدیر آنجا بودید تنها کتابهای قطع جیبی چاپ می‌کردید؟ بعدها آن انتشارات با آنکه نامش کتابهای جیبی بود در قطعه‌های دیگر هم کتاب چاپ کرد.

– بله، در زمانی که من مدیر آنجا بودم فقط کتاب جیبی چاپ می‌کردیم. بعدها اندازه دیگری را به کار بردند که من نمی‌پسندیدم.

● منظور تان قطع پالتویی است؟

– بله. چنین اسمی در انگلیسی اصلاً وجود ندارد. Pocketbook اصطلاحی است که آن‌لین، مؤسس انتشارات پنگوئن و بنیان‌گذار فکر و مفهوم «کتاب جیبی»، بعد از جنگ جهانی دوم در انگلستان رایج ساخت. من سه هفته در انتشارات پنگوئن کارآموزی کردم. آنچه در نظر آن‌لین بود خیلی شبیه فکری بود که ما در ایران داشتیم. آن زمان در انگلستان مردم کتاب نمی‌خواندند، در ایران هم همین‌طور. در انگلستان کتاب گران بود، در ایران هم کتاب گران بود. راه‌حل چاپ کتابهای جیبی برای حل چنین مشکلاتی مطرح شده بود. یعنی چاپ کتاب در قطع کوچک قابل



عکس از: گوهر بنیاد

● شما سالهاست که در عرصه کتاب و نشر فعالیت دارید؛ هم به عنوان ناشر و هم به عنوان نویسنده و مترجم و منتقد ادبی. کسانی که با کتاب سروکار دارند با نام شما آشنا هستند. در شروع گفت و گو، کمی درباره زندگی و گذشته کاری خود صحبت کنید.

– من زاده تهران هستم؛ به طور دقیق بازارچه کل عباسعلی [کربلایی عباسعلی] در محله سنگلج. البته امروز دیگر آن بازارچه وجود ندارد و به کوچه بدتر کیبی تبدیل شده است. برای خوانندگانی که با این نقطه از شهر آشنا نیستند توضیح می‌دهم که بازارچه کل عباسعلی درست روبه‌روی خیابان جنوبی پارک شهر قرار داشت، از خیابان شاهپور به سمت خیابان امیریه. تحصیلات ابتدایی و متوسطه و دانشگاهی را در تهران گذراندم. از دانشکده حقوق دانشگاه تهران فارغ‌التحصیل شدم. تحصیلاتم را در دانشگاه آکسفورد و سپس دانشگاه سیدنی ادامه دادم. فوق لیسانس من در رشته حقوق بین‌الملل است. پایان‌نامه من در زمینه سیاست خارجی ایران بود و بخشی از آن به سابقه تاریخی اختلاف ایران و عراق بر سر شط العرب اختصاص داشت. این بخش از پایان‌نامه هم‌اکنون در امریکا در دست چاپ است؛ با عنوان «سابقه تاریخی جنگ ایران و عراق». البته دوستی لطف کرده و همین متن

جا دادن در جیب، در تیراژ زیاد و با هزینه تمام شده کم و بهای ارزان.

● شما در سازمان کتابهای جیبی تنها کتابهای تجدید چاپی منتشر می‌کردید یا چاپ اول هم داشتید؟

– ما صرفاً کتابهای تجدید چاپی منتشر می‌کردیم. در زمانی که من مدیر آنجا بودم شاید تنها سه-چهار کتاب چاپ اول منتشر کردیم. یکی از آنها که به خوبی به خاطر هست، کتاب همکاران آقای علی اصغر مهاجر به نام زیر آسمان کوپر بود. آقای مهاجر بعدها پس از رفتن آقای صنعتی‌زاده، مدیر انتشارات فرانکلین شدند. دیگری یک رمان خواندنی، نوشته یک دانشجوی پزشکی بود که متأسفانه نه نام کتاب را به خاطر دارم و نه نام نویسنده را. همچنین باید از تصحیح شادروان دکتر محمدجعفر محبوب از امیر (سلطان نامدار) یاد کنم. بجز این سه مورد و شاید یکی دو کتاب دیگر که نامشان را به خاطر ندارم، بنای کار سازمان کتابهای جیبی بر تجدید چاپ کتابهای چاپ شده در قطع بزرگ بود.

● سازمان کتابهای جیبی تنها کتابهای انتشارات فرانکلین را تجدید چاپ می‌کرد؟

– خیر. مؤسسه انتشارات فرانکلین یک مؤسسه غیرانتفاعی و فرهنگی امریکایی بود که هیچ‌گونه وابستگی‌ای به نهادهای دولتی امریکانداشت. هدف این مؤسسه چنان که در اساسنامه آن تصریح شده، ترویج ادبیات ناب امریکایی در دنیا بود. در نتیجه این مؤسسه تنها ادبیات امریکارا ترویج می‌کرد. ولی مادر سازمان کتابهای جیبی چین محدودیتی نداشتیم و همه‌گونه کتاب، از جمله ادبیات فرانسوی، روسی، آلمانی، عربی، و ترکی و... را منتشر می‌کردیم.

● شما بخشی از تاریخ ادبیات فارسی ادوار دبراون را هم در سازمان کتابهای جیبی چاپ کردید. ماجرای آن چه بود؟

– بله. من دیدم که تاریخ ادبیات ادوار دبراون که اثری چهار جلدی است و در زمان رضاشاه یک جلد آن توسط رشید یاسمی ترجمه شده و بعد جلدهای دیگرش را دیگران ترجمه کرده بودند، همچنان ناقص مانده است. یعنی یک جلد از این مجموعه مفقود است و هنوز ترجمه و منتشر نشده. این سؤال برای من مطرح بود که چرا یک جلد از این مجموعه ترجمه نشده است. به هر حال از آقای دکتر فتح‌الله مجتبیایی که آن زمان از همکاران ما در مؤسسه فرانکلین بودند خواهش کردم که بخش اول آن کتاب (از فردوسی تا سعدی) را ترجمه کنند. ما این بخش را در سازمان کتابهای جیبی چاپ کردیم. ولی بخش بعدی آن را با ترجمه آقای غلامحسین صدیقی انتشارات مروارید منتشر کردم. البته بعدها انتشارات مروارید هر دو بخش را در یک مجلد تجدید چاپ کرد.

● حداقل تیراژ کتابهای سازمان کتابهای جیبی چند نسخه بود؟

– ۱۰ هزار نسخه.

● آیا همه آنها به فروش می‌رسید؟

– بله. من در آن زمان که مدیریت کتابهای جیبی را به عهده گرفتم جوانی بیست و چند ساله بودم. بزرگان نشر آن زمان مانند آقای عبدالرحیم جعفری (انتشارات امیرکبیر)، شادروان ابراهیم رضائی (انتشارات ابن سینا) و شادروان حسن معرفت (کانون معرفت) کار من را دیوانگی می‌دانستند. من به آقای ابراهیم رضائی مراجعه کردم و گفتم که مایلیم تاریخ ایران باستان مشیرالدوله را در قطع جیبی تجدید چاپ کنیم. او گفت که این کتاب در سه جلد و با تیراژ ۲ هزار نسخه چاپ شده و هنوز هزار و شصت نسخه آن در انبار موجود است. من گفتم که علت فروش نرفتن این کتاب گرانی آن است و دیگر اینکه شما کتابهایتان را درست توزیع نمی‌کنید. من از او اجازه گرفتم که این کتاب را تجدید چاپ کنیم و او هم این اجازه را داد، بی آنکه کمترین اعتقادی به کاری که می‌خواستیم انجام دهم داشته باشد. حتی شنیدم که گفته بود این جوان دارد دیوانگی می‌کند. من تاریخ ایران باستان را در ده جلد به قطع جیبی و در تیراژ ۱۰ هزار نسخه چاپ کردم؛ یعنی ۱۰۰ هزار نسخه. می‌دانید که هر بخش از این کتاب مربوط به یک دوره از تاریخ ایران است. یعنی اگر کسی تنها دوره هخامنشیان را می‌خواست می‌توانست همان جلد را در قطع جیبی بخرد؛ آن هم به قیمت

۳ تومان! این مجموعه دو بار در سازمان کتابهای جیبی چاپ شد؛ به عبارت دیگر ۲۰۰ هزار نسخه از کتاب تاریخ ایران باستان به فروش رسید. در همان زمان من نامه‌هایی از دانشجویان دانشگاه تهران دریافت کردم که از این کار من قدردانی کرده بودند. چرا که کتاب مورد نیاز رشته تحصیلی آنها را با قیمتی ارزان در اختیارشان گذاشته بودم. نمونه دیگر، کتاب سیر حکمت در اروپا است که من آن را در سه جلد چاپ کردم و در سه بار چاپ، ۳۰ هزار نسخه از آن به فروش رسید.

● پس شما این کتابها را از ناشران مختلف می‌گرفتید؛ یعنی تاریخ ایران باستان را از ابن سینا و سیر حکمت در اروپا را از زوار.

– بله. ما به سراغ ناشران می‌رفتیم و می‌گفتم ما فلان کتاب شما را به سرمایه شما در سازمان کتابهای جیبی چاپ می‌کنیم. به این ترتیب که کتاب با آرم کتابهای جیبی چاپ می‌شد ولی در کتاب قید می‌شد که به سرمایه مثلاً امیرکبیر یا کانون معرفت یا ابن سینا چاپ شده است. همه سود کتاب متعلق به این ناشران بود و ما تنها درصدی را به عنوان حق توزیع دریافت می‌کردیم.

● شیوه توزیع کتابهای شما هم متفاوت بود. سازمان کتابهای جیبی جاکتابی‌هایی برای عرضه کتابهایش ساخته بود که در نقاط مختلف شهر دیده می‌شد.

– ما دو نوع جاکتابی، یکی پایه بلند و دیگری پایه کوتاه درست کردیم. با اتحادیه توزیع جراید تهران وارد مذاکره شدیم. آنها در آن زمان در تهران ۵۰۰ بساط روزنامه فروشی داشتند. ما جاکتابی‌ها را در اختیار این محلها قرار دادیم. سازمان کتابهای جیبی دو دستگاه وانت داشت که هر روز از انبار کتاب می‌گرفتند و به این ۵۰۰ محل (در دو بخش شرق و غرب تهران) کتاب می‌رساندند. ما کتابهایمان را به کتابفروشیهای سراسر ایران هم می‌دادیم که تعداد آنها هم در حدود ۵۰۰ واحد بود. یعنی جمعا کتابها هر روز شنبه در هزار نقطه در دسترس دوستداران کتاب قرار می‌گرفت.

● آیا روزنامه‌فروشیها در فروش کتابهای شما موفق بودند؟

– البته.

● کتابها را به صورت امانی به آنها می‌دادید؟

– بله. مأمور توزیع ما به طور مرتب به این مکانها مراجعه می‌کرد و هر کتابی را که تمام شده بود یادداشت می‌کرد و روز بعد برایشان می‌آورد. اگر بساط بزرگ بود، جاکتابی پایه بلند داشت که در آن حدود ۲۰ تا ۳۰ قسمت بود که در هر قسمت ۴ یا ۵ کتاب جا می‌گرفت. در بساطهای کوچک روزنامه فروشی هم جاکتابی پایه کوتاه می‌گذاشتیم که ۹ قسمت داشت.

● مراجعه مأمور توزیع به این بساطها روزانه بود؟

– بله. هر روز این کار صورت می‌گرفت. برای همین بود که تیراژ ۱۰ هزار نسخه کتابها گاهی ظرف ۶ ماه به فروش می‌رسید.

● این طور به نظر می‌رسد که چاپ و نشر کتابهای جیبی پس از یک دوره موفقیت دچار افت فروش و رونق شد. شاید بشود گفت که از اواسط دهه ۱۳۵۰ کتاب جیبی رونق خود را از دست داد. سالها پیش آقای رضا جعفری (مدیر نشر نو) در مقاله‌ای در کتابنامه ایران دلبلی را برای این امر ذکر کرده است، از جمله اینکه برخی ناشران غیر حرفه‌ای انبوهی از کتابهای نازل را به صورت جیبی به بازار کتاب سرازیر کردند. نظر شما چیست؟

– به نظر من دلیل این امر این است که سازمان کتابهای جیبی را تعطیل کردند. کتاب جیبی در دنیا بر اساس دو اصل یا مفهوم منتشر می‌شود: تولید انبوه (که قیمت کتاب را پایین می‌آورد) و توزیع وسیع (که همه جا را در بر می‌گیرد). سازمان کتابهای جیبی تنها مؤسسه نشری بود که توزیع مستقل و وسیع هر روزه داشت؛ یعنی توزیع در شش روز هفته. شاید علت این که توانستیم چنین شبکه توزیعی را به راه اندازیم این بود که سازمان کتابهای جیبی مؤسسه‌ای غیرانتفاعی بود، برای همین پیش از آنکه به فکر کاهش هزینه‌ها باشیم به افزایش خدمات دهی فکر می‌کردیم.

به نظر من علت از رونق افتادن کتابهای جیبی این بود که بعد از تعطیلی سازمان کتابهای جیبی، دیگر ناشری وجود نداشت که این کار را به همان صورتی که گفتم، یعنی تولید انبوه و توزیع وسیع و گسترده انجام دهد. بله ناشری بودند که در قطع جیبی کتاب چاپ می کردند، ولی آنها کتابهایشان را در تیراژ ۲ هزار نسخه چاپ می کردند و به همان روش معمول خود توزیع می کردند. این کار هیچ شباهتی به فعالیت ما در سازمان کتابهای جیبی نداشت. کتاب جیبی دست کم باید در ۱۰ هزار نسخه چاپ شود. این حداقل تیراژ برای این گونه کتابهاست. تنها کتابهایی که من در ۵ هزار نسخه چاپ کردم، مجموعه «چه می دانم؟» بود. چون این کتابها علمی بود، در چاپ آنها احتیاط می کردم. ولی همانها هم به چاپهای دوم و سوم می رسیدند.

● سازمان کتابهای جیبی چند نفر کارمند داشت؟

– ما دو نفر موزع داشتیم که یک نفر هم سرپرست آنها بود. شادروان جهانگیر افکاری ویراستار ما بود. خانم پروانه باغچه بان هم با ما همکاری داشت. در انبار سازمان هم سه نفر کار می کردند. تصور می کنم با احتساب خود من و منشی سازمان و... در مجموع کمتر از ۱۵ نفر کارمند داشتیم.

● آیا همه کارهای مربوط به چاپ کتاب در خود سازمان انجام می شد، مانند ویرایش و نمونه خوانی و...؟

– بله، همه این کارها را خودمان می کردیم.

● چه شد که مؤسسه انتشارات مروارید را تأسیس کردید؟

– در همان زمان که من مدیر سازمان کتابهای جیبی بودم کتابهایی به دست من می رسید که می دیدم نمی شود آنها را در تیراژ بالا (۱۰ هزار نسخه) منتشر کرد. برای همین به فکر افتادم که خودم یک مؤسسه نشر مستقل برای چاپ چنین کتابهایی تأسیس کنم. به این ترتیب در سال ۱۳۴۰ انتشارات مروارید را با همکاری سه نفر از دوستانم پایه گذاشتم. این سه نفر، شادروان مهندس فریدون نیکنام، آقایان منوچهر حسن زاده و پرویز علی بیگ بودند. امروز هم سرکار خانم نیکنام به اتفاق آقایان حسن زاده و علی بیگ این اداره می کنند. آقای منوچهر حسن زاده در حال حاضر مدیر انتشارات مروارید هستند و سالهاست که با درایت این مؤسسه را اداره می کنند.

● انتشارات مروارید را با چه سرمایه ای تأسیس کردید؟

– با ۱۰ هزار تومان.

● کار مروارید را با کتابفروشی شروع کردید یا با نشر؟

– با نشر. ما اتاقی در خیابان نادری، کوچه شیروانی داشتیم و کار را با چاپ کتابی به نام دلشکسته نوشته تانائیل وست با ترجمه آقای عبدالله توکل شروع کردیم. تانائیل وست نویسنده ای امریکایی بود که چهار رمان بیشتر نوشته بود که در یک حادثه کشته شد و آن زمان سروصدای زیادی به پا کرد. او را «کافکای امریکا» می نامیدند. ولی در ایران هیچ کس حتی روشنفکران و نویسندگان او را نمی شناختند. من از همان موقع در این فکر بودم که باید کار انتشارات مروارید را با کتابهایی آغاز کنم که ناشران دیگر به سراغ آنها نمی روند. همان موقع آقای شاپور قریب مجموعه داستان کوتاهی داشت به نام گنبد حلبی که به هر ناشری مراجعه کرده بود آن را نپذیرفته بودند. و یا از شادروان بیژن جلالی پیش از انتشار کتاب روزها در انتشارات مروارید، حتی یک سطر شعر در جایی چاپ نشده بود. برای مثال من در آن زمان شاید تنها کسی بودم که در ایران می دانستم پاتریس لومومبا در زمان حیاتش در زندان کتابی به نام مبهین من کنگو نوشته است. من این کتاب را با زحمت زیاد، در سفری به نیویورک پیدا کردم و به ایران آوردم و به فارسی چاپ کردم. برای همین در آن سالها بعضی ها تعجب می کردند که ما چگونه این کتابها را پیدا می کنیم. در نتیجه انتشارات مروارید خیلی زود به شهرت رسید و مردم با آن آشنا شدند.

● کتابفروشی را در چه سالی تأسیس کردید؟

– دوست من آقای جعفر صمیمی که همه کتابهای سازمان کتابهای جیبی را در چاپخانه

افست چاپ می کرد و با هم همکاری بودیم، روزی به من گفت که دوستی دارد که صاحب مغازه ای در مقابل دانشگاه است. قرار شد با او صحبت کند تا شاید آن مغازه را در اختیار ما بگذارد. صاحب آن مغازه، شادروان پرویز رستگاری، از هموطنان زرتشتی ما بود و آنجا را از روی علاقه به کار ما و در ازای اجاره ناچیزی در اختیارمان قرار داد. ما نام آن مغازه را گذاشتیم «خانه کتاب» (یعنی برعکس کتابخانه). به گمانم در آن زمان (سال ۱۳۴۱) حتی یک کتابفروشی در مقابل دانشگاه تهران وجود نداشت. تنها یک کتابفروشی در خیابان فروردین بود که کتابهای درسی دانشگاهی منتشر می کرد. من به مدیران برخی از انتشارات بزرگ وقت می گفتم که دیگر باید از مکانهای قدیمی شان مانند تیمچه حاجب الدوله و ناصر خسرو و شاه آباد دست بکشند و به جلوی دانشگاه بیایند که آن زمان حدود ۱۲ هزار دانشجو در آن درس می خواند. زیرا آنها خوانندگان بالقوه کتاب بودند.

● کتابهایی که کارتان را با آنها شروع کردید چندان پرفروش نبودند. چگونه کار انتشارات مروارید رونق گرفت؟

– ما کار را با کتابهایی شروع کردیم که جدی بودند ولی پرفروش نبودند. کسی تانائیل وست و یا بیژن جلالی را نمی شناخت. ولی به تدریج توجه همه به کار ما جلب شد. برای مثال روزی (در سال ۱۳۴۲) در خانه کتاب نشستیم بودم که فروغ فرخزاد به آنجا آمد و گفت که می خواهد مجموعه شعر جدیدش (تولدی دیگر) را برای چاپ به ما بدهد. او نوع کارهای ما و تفاوت نشر ما را با دیگر ناشران دیده و پسندیده بود. وقتی که به او گفتم می خواهم کتابش را در ۳ هزار نسخه چاپ کنم گفت که تو دیوانه ای! می گفت کتابهای قبلی من تنها در ۵۰۰ یا ۷۰۰ نسخه چاپ شده و هنوز تمامش به فروش نرفته است. انتخاب نام این کتاب هم ماجرای جالبی دارد. وقتی که فروغ فرخزاد دستنوشته کتاب را به من داد و من فهرست شعرها را دیدم، شعر «تولدی دیگر» در آن فهرست نبود. برای همین من نام «آیه های زمینی» را برای کتاب انتخاب کردم. وقتی که کتاب حروفچینی شد، در غلطگیری دوم یا سوم بود که او شعر دیگری را به من داد. من بدون دیدن آن، این شعر را هم برای حروفچینی به چاپخانه دادم. وقتی که از حروفچینی برگشت، دیدم که نام این شعر «تولدی دیگر» است و بر بالای آن نوشته شده: «تقدیم به ا.گ.» که بعد فهمیدم ابراهیم گلستان است. او خواست که نام مجموعه جدیدش نام همین شعر باشد و ما هم آن را بر روی کتاب گذاشتیم.

● آرم مروارید را چه کسی طراحی کرد؟

– آقای هوشنگ کاظمی. آرم سازمان کتابهای جیبی هم کار اوست. آرم کتابهای جیبی از نقش هُما در سر ستونهای تخت جمشید گرفته شده است. آرم مروارید هم نقش مرغی است بر روی یک سفال قدیمی ایرانی. این نقش را خود من به آقای کاظمی دادم. یادم هست که بابت این آرم ۵۰۰ تومان به طراح پرداختم.

● قبلاً اشاره کردید که به موازات کار نشر، اشتغال دیگری هم داشته اید. در این مورد هم بفرمایید.

– من فارغ التحصیل دانشکده حقوق بودم. در سال ۱۳۴۳ استخدام دولتی ممنوع بود. تنها وزارتخانه ای که طبق یک قانون مصوب مجلس مجاز به استخدام تعدادی کارمند شده بود، وزارت امور خارجه بود. وزارت امور خارجه می خواست ظرف سه سال ۱۰۰ نفر را برای کادر دیپلماتیک خود استخدام کند. یکی از دوستانم مرا واداشت که در کنکور استخدامی آن وزارتخانه شرکت کنم. در آن زمان من مدیر سازمان کتابهای جیبی بودم و البته قصد رفتن به وزارت امور خارجه را هم نداشتیم. در واقع برای شوخی و همین طور آزمودن دانسته هایم در آن کنکور – که خیلی هم دشوار بود – شرکت کردم. یک روز در محل کارم نامه ای دریافت کردم که در آن نوشته شده بود من در آزمون کتبی وزارت امور خارجه پذیرفته شده ام و دعوت شده بودم که برای مصاحبه و آزمون شفاهی به آنجا مراجعه کنم. بعد هم برای استخدام دعوت شدم و به این ترتیب وارد رشته سیاسی وزارت امور خارجه شدم.

● آزمونهای وزارت امور خارجه دشوار بود؟

– خیلی دشوار بود. یعنی به مراتب سخت تر از امتحانهای دانشکده بود.

من در سال ۱۳۴۳ به استخدام رسمی وزارت امور خارجه در آمدم. در این زمان هم مدیر سازمان کتابهای جیبی بودم و هم کارمند وزارت امور خارجه. این وضع تا سال ۱۳۴۷

منتشر کردم که ویژه داستان کوتاه و شعر بود. من کاکتوس را با همکاری دو نفر از دوستان، آقای عباس صفاری (بخش شعر) و آقای حسین نوش آذر (بخش ادبیات داستانی) منتشر کردم. چهار شماره نیز از این نشریه منتشر شد.

● **همه کارهای فنی و اجرایی این نشریه را خودتان انجام می‌دادید؟**

- بله، با همکاری همسر. البته می‌دانید که انتشار یک نشریه کار زیادی می‌برد. ضمن اینکه هزینه این کار نیز بسیار سنگین است. برای همین است که چندین نشریه فرهنگی ایرانی که در خارج کشور شروع به انتشار کردند، پس از چاپ چند شماره ناگزیر به تعطیل شدند.

● **مطالب بررسی کتاب همه چاپ اول است یا مطالب بیشتر چاپ شده در نشریات دیگر را هم منتشر می‌کنید؟**

- خیر. تمام مطالب بررسی کتاب چاپ اول است. البته در موارد نادری، به دلیل اهمیت موضوع، ممکن است نوشته‌ای را باز چاپ کرده باشیم. برای مثال من نوشته‌ای از شادروان مجتبی مینوی در پاسخ به مبلغان تغییر خط فارسی را که مربوط به حدود ۴۰ سال پیش است دوباره چاپ کردم.

● **نویسندگان مقالات بررسی کتاب عمدتاً از ایرانیان ساکن خارج‌اند؟**

- نویسندگان مقالات ما از همه جای دنیا، از جمله ایران هستند. از ایران مطلب زیادی به دستمان می‌رسد.

من به ارتباط و مبادله فرهنگی بین ایران و خارج اعتقاد دارم. برای مثال، کتاب در ملتقای سبب و شب مجموعه شعر عباس صفاری، در آمریکا منتشر شد. آقای احمد اخوت در اصفهان نقدی بر آن نوشتند. مثال دیگر، کتاب دکتر نون زوش را بیشتر از مصدق دوست دارم. متن این رمان را من اولین بار در بررسی کتاب چاپ کردم و بعد در ایران چاپ شد و جایزه برد. نمونه دیگر، کتاب همناهایی از کستر شایانه چوپنهاست که در فرانسه چاپ شد، نقد آن را ما در بررسی کتاب در آمریکا چاپ کردیم و بعد کتاب در ایران چاپ شد و

یا ۱۳۴۸ ادامه داشت تا اینکه اولین مأموریت سیاسی را به من دادند و مرا به سوئیس اعزام کردند. آن زمان دکتر مجید رهنما سفیر ایران در سوئیس بود. این ماجرا هم داستانی دارد. وزارت امور خارجه فصلنامه‌ای علمی به نام نشریه وزارت امور خارجه داشت که مقالات سیاسی و حقوقی درجه یکی در آن چاپ می‌شد. زمانی که من استخدام شدم، این فصلنامه تعطیل شده بود. رئیس اداره من با توجه به تجربه‌ای که در کار کتاب و نشر داشتیم، من را مأمور کرد که نشریه را دوباره راه اندازی کنم. به این ترتیب من ویراستار نشریه شدم و مقالات کارکنان وزارت امور خارجه در اختیار من قرار می‌گرفت. در میان مقاله‌هایی که به دست من رسید، مقاله‌ای از دکتر مجید رهنما بود با عنوان «دهه توسعه در کشورهای جهان سوم». من این مقاله را ویرایش کردم و برخی اصطلاحات آن را با معادل‌های روز فارسی عوض کردم. دکتر رهنما آن زمان معاون وزارت امور خارجه بود. روزی من را احضار کرد و گفت که با همه مواردی که من ویرایش کرده بودم موافق است و خیلی از من تشکر کرد. او گفت این مطلب مقاله‌ای است از کتابش [مسائل کشورهای آسیایی و آفریقایی] که قرار است دانشگاه تهران آن را چاپ کند. او از من خواست که همه کتاب را برایش ویرایش کنم که کردم و در مقدمه چاپ اول آن هم از این بابت از من یاد کرده است. بعد که دکتر رهنما سفیر ایران در سوئیس شد از مرکز خواست که مرا برای همکاری به آنجا اعزام کنند.

وقتی که قرار شد به مأموریت خارج بروم، دیدیم که باید راهی بیابیم که انتشارات مرورید را برجا بماند. دوستانم شادروان مهندس فریدون نیکنام و آقایان پرویز علی بیگ و منوچهر حسن زاده جور مرا کشیدند و به همین خاطر هم این مؤسسه باقی ماند.

● **شما دوران خدمت در وزارت امور خارجه را به طور کامل طی کردید؟**

- بله. من حتی در دولت موقت شادروان مهندس مهدی بازرگان هم دعوت به همکاری شدم و به عنوان سرکنسول به هنگ کنگ اعزام شدم. تا اینکه در سال ۱۹۸۱ به تقاضای شخصی خودم بازنشسته شدم. چون فرزندان من در خارج اقامت داشتند و تحصیل می‌کردند، من هم روانه خارج شدم و در واقع با زحمت زیاد، زندگی را از صفر شروع کردم. در خارج می‌خواستیم به کار کتاب و نشر بازگردیم که فهمیدم میسر نیست. به من گفتند که برای راه اندازی یک مؤسسه نشر دست کم باید یک میلیون دلار سرمایه گذاری کرد که چنین کاری از توان من خارج بود. پس تصمیم گرفتم که چاپخانه کوچکی دایر کنم که این کار را با ۲۵ هزار دلار انجام دادم. هدفم آن بود که در کنار کار چاپ، قفله رفته کار نشر را شروع کنم که البته عملی نشد، ولی از حدود ۱۷ سال پیش در کنار کار چاپخانه توانستم دوره جدید فصلنامه بررسی کتاب را منتشر کنم که تا اکنون ادامه دارد و شماره بعدی آن ویژه آثار پرویز کلانتری است.

● **درباره دوره اول بررسی کتاب هم بفرمایید.**

- دوره اول این نشریه مربوط به سال ۱۳۴۴ است. در اوایل دهه ۴۰، من به دعوت انجمن ناشران کتاب آمریکا به نیویورک رفتم. نیویورک پایتخت نشر کتاب آمریکاست. روزنامه نیویورک تایمز که روزانه بیش از یک میلیون نسخه از آن به چاپ می‌رسد، به خاطر اعتصاب کارکنانش شش ماه تعطیل شده بود. من در همین زمان، چند ماهی در نیویورک بودم. خوانندگان روزنامه به دفتر نیویورک تایمز نامه می‌نوشتند یا تلفن می‌کردند و می‌گفتند که با تعطیلی نیویورک تایمز ما اخبار را از دست نداده‌ایم، چون از طریق نشریات دیگر یا رسانه‌هایی مانند رادیو و تلویزیون از رویدادها مطلع می‌شویم. ولی ما چیزی را از دست داده‌ایم که شما روزهای یکشنبه در اختیارمان می‌گذاشتید و آن ضمیمه کتاب روزنامه بود؛ یعنی نیویورک تایمز بو کربو. ما برای این ضمیمه کتاب جایگزینی پیدا نکردیم. صاحبان و سردبیران نیویورک تایمز از نظر حقوقی نمی‌توانستند این ضمیمه کتاب را به طور جداگانه و به همان شکل پیشین منتشر کنند. در عوض آنها را به طور مستقل و البته با تغییر نام و قطع نشریه منتشر کردند و نام آن را نیویورک کربو. او بو کربو گذاشتند. من اولین شماره آن را که دیدم خریدم و متوجه شدم که نشریه جالبی است. در تمام مدتی که در نیویورک بودم این نشریه را می‌خریدم و می‌خواندم و بعدها آن را الگویی برای نشریه بررسی کتاب قرار دادم. در واقع نام این نشریه را هم از ترجمه Review Book به دست آوردیم. شش شماره اول بررسی کتاب را هم به شکل روزنامه و بر اساس همان الگوی نیویورک کربو. او بو کربو چاپ کردم. این نشریه بر روی کاغذ کاهی و در هشت صفحه منتشر می‌شد. بعضی از دوستان نسبت به شکل و قطع نشریه انتقادهایی کردند که در نتیجه از شماره هفتم آن را تغییر دادم و قطع و اندازه آن را به صورتی که اکنون منتشر می‌شود در آوردیم، یعنی قطع وزبری.

● **از دوره جدید بررسی کتاب تاکنون چند شماره منتشر شده است؟**

- ۵۰ شماره. در کنار فصلنامه بررسی کتاب من فصلنامه دیگری را هم به نام کاکتوس

چاپار

پیشرو در ارائه خدمات کتابداری و اطلاع رسانی

- فروش تجهیزات کتابخانه‌ای (لوازم چوبی، کاغذی و فلزی) با کیفیت مطلوب و استاندارد
- تهیه منابع اطلاعاتی (کتاب، نشریه، نرم افزارهای کتابخانه‌ای) داخلی و خارجی
- ارائه خدمات فهرست نویسی، نمایه سازی، چکیده نویسی و آماده سازی منابع اطلاعاتی
- طراحی و رادان سازی کتابخانه‌ها و مراکز اطلاع رسانی



آدرس: تهران - خیابان ولیعصر (عج) - ۱۳۹۱
 سیمان ولیعصر (عج) بعد از تقاطع خیابان ارتشت
 کدپستی: ۱۹۱۳۱۳ - تلفن: ۴۰۰۸۸۸۹۶۸۰ - شماره تماس: ۰۲۱۸۸۹۶۸۰۸۸۹۶۸۰
 www.chaparlib.com

جایزه هم گرفت. نمونه‌ها زیاد است؛ ماهی هادر شب می‌خواند سودابه اشرفی، چه کسی باور می‌کند، ستم نوشته روح‌انگیز شریفیان و...

من این مبادله فرهنگی را امر فرخنده‌ای می‌دانم. این اتفاق در گذشته هم روی داده است. به اولین مهاجرت ایرانیان توجه کنید؛ به کسانی که به هند مهاجرت کردند. اولین فرهنگ‌های فارسی به فارسی را همین ایرانیان مهاجر در هند نوشتند. فرهنگ آندراج بهترین نمونه آنهاست. بسیاری از متون کلاسیک ما ابتدا در هند با چاپ سنگی منتشر شد و سپس ما از روی آنها نسخه‌های تصحیح شده تهیه کردیم و با چاپ سربی منتشر ساختیم. اینها میراثی است حاصل از جابه‌جایی جغرافیایی ایرانیان علاقه‌مند به فرهنگ ایران. این ایرانیان این میراث را حفظ می‌کنند و بعد آن را به سرزمین اصلی خود باز می‌گردانند.

اگر در چارچوب سیاسی و اجتماعی هم به این موضوع نگاه کنید به نتایج جالبی می‌رسید. در دوران مشروطیت، مهاجرانی که از ایران به خارج رفتند، با مقالات سیاسی و فلسفی خود و با روزنامه‌هایی که منتشر کردند، تفکر مدرنیته را به ایران رساندند.

من به وجه سیاسی موضوع علاقه‌ای ندارم، ولی به وجه ادبی آن علاقه‌مندم. در وجه ادبی این جا به جایی جغرافیایی است که ژانر «ادبیات مهاجرت» یا گرفته است. کسانی چون محمدعلی جمالزاده و بزرگ علوی عمری در خارج نوشتند، ولی سطرپی از نوشته آنها در ژانر «ادبیات مهاجرت» نمی‌گنجد. گویی که در ایران اند و نخواسته‌اند گوشه‌ای از احساس انسان مهاجر را لمس کنند. فضای آنها فضای ایران بود.

● دلیل آن را چه می‌دانید؟

این یک حالت ذهنی است و تعمدی هم در آن نیست. انسان ممکن است دچار افسردگی شود و علت آن را هم نداند. صادق چوبک اعتقاد داشت که نویسنده‌ای که از سرزمین بومی‌اش بیرون می‌آید قادر به نوشتن نیست. عین کلام او این است که نویسنده‌ای را در نظر بگیرید که وارد اتاقی می‌شود و درها و پنجره‌ها را می‌بندد. به این اتاق هوای تازه وارد نمی‌شود و در نتیجه آنجا بوی نا می‌گیرد. این هوای بوی ناگرفته نمی‌تواند به نویسنده توان آفرینش بدهد. به گمان او نویسنده‌ای که به مهاجرت می‌رود در واقع وارد چنان اتاقی می‌شود. برای همین خود او در تمام عمر مهاجرتش کلمه‌ای ننوشت. تنها اثر مهاجرت او، کتاب کوچکی است که در ایران ترجمه کرده بود و ویرایش نهایی آن را در خارج تمام کرد. آن هم ترجمه است و نه تألیف.

● از صحبت شما چنین برداشت می‌کنیم که قائل به تفاوتی میان «ادبیات مهاجرت»، «ادبیات در تبعید» و آثار کسانی چون جمالزاده و علوی که ایرانیان ساکن خارج اند هستید. در این باره کمی توضیح دهید.

از نظر من ادبیات مهاجرت بیان یک حالت از احساس انسان مهاجر است. این بیان بر اساس فضا و مکان و شخصیت‌های داستانی شکل‌های متفاوتی می‌یابد. برای مثال، من اگر در لس‌آنجلس داستان کوتاهی بنویسم و داستانم مربوط به آدمی باشد که در لس‌آنجلس کار و زندگی می‌کند، او حتماً دوتا اتومبیل دارد که اگر یکی از آنها خراب شد بتواند دومی را سوار شود. چون انسان در لس‌آنجلس بدون اتومبیل اصلاً نمی‌تواند زندگی کند. اما اگر من در کپنهاگ بخواهم همین داستان را بنویسم، آن اتومبیل به دوچرخه تبدیل می‌شود. چون در آنجا همه سوار دوچرخه می‌شوند. پس مکان، خود فضای خاصی را ایجاد می‌کند که عناصر ویژه خود را وارد داستان می‌کند. شخصیت‌های داستانی هم چنین وضعیتی دارند. اگر شخصیت داستان در سوئد زندگی کند، ممکن است با همان «کمک اجتماعی» ای که دولت سوئد به او می‌دهد روزگارش را بگذراند و حتی به سراغ کاری هم نرود. ولی اگر همین آدم در آمریکا باشد که در آنجا داروینیسیم اجتماعی و اقتصادی حاکم است وضعیت دیگری پیدا می‌کند. در آمریکا اگر کسی از نظر مالی روی پای خود نباشد، به قول امریکایی‌ها «بهتر است بیفتد و بمیرد». این دو شخصیت مقیم سوئد و مقیم آمریکا کاملاً با هم فرق دارند و هنگامی که وارد فضای داستانی می‌شوند تفاوت هستند.

نکته دیگر، زبان و اصطلاحات است؛ یعنی زبانی که مهاجران ایرانی و بخصوص نسل‌های دوم و سوم با آن صحبت می‌کنند و در آن ترکیبات و اصطلاحات تازه‌ای ساخته‌اند و به کار می‌برند.

به گمان من بخشی از این ابداعات زبانی می‌تواند موجب غنای زبان فارسی شود.

● همین ویژگی‌هایی را که بر شمردید ما در «ادبیات در تبعید» هم می‌بینیم؛ با این تفاوت که ادبیات در تبعید دارای یک وجه سیاسی هم هست.

– خیر، این طور نیست. ادبیات در تبعید یک نوع غم غربت یا نوستالژی است. ضمن اینکه روایت آن، روایتی رئالیستی و واقع‌گرایانه است. در ادبیات در تبعید خبری از تخیل نیست یا اگر هست بسیار کم‌رنگ است. رمانهای ژانر ادبیات مهاجرت «تخیلهای باور کردنی» است و کمتر رئالیستی است. ادبیات در مقوله رمان و داستان کوتاه، تخیل باور کردنی است. به یاد بیاوریم که به یک معنا، رمان نویسنده بزرگترین دروغگوی دنیاست. یعنی دروغهایی را به ما می‌گوید که ما آنها را باور می‌کنیم. این اساس تخیل در رمان نویسی است.

● به لحاظ آماری، حجم آثار «ادبیات مهاجرت» ایرانی بیشتر است یا «ادبیات در تبعید»؟

– ادبیات مهاجرت، در ژانر ادبیات مهاجرت آثار بسیاری خلق شده که برخی در ایران به چاپ رسیده‌اند. برای مثال، از آقای عباس صفاری تا کنون دو مجموعه شعر در ایران چاپ شده: کبریت خیس و دوربین قدیمی و شعرهای دیگر. هر دو این آثار در ژانر ادبیات مهاجرت می‌گنجد. آقای مجید نفیسی مجموعه شعری به نام ویزی هادارد که تمام آن در فضای شهر کی واقع در لس‌آنجلس و در کنار دریا به همین نام می‌گذرد. آقای منصور خاکسار هم مجموعه شعری به نام لس‌آنجلسی هادارد که آن هم به همین صورت در فضای لس‌آنجلس سروده شده است.

● آیا خلق آثار ایرانی در ژانر «ادبیات مهاجرت» رو به افزایش است؟

– بله و این افزایش قابل ملاحظه است. البته باید بگویم که این آثار صرفاً به زبان فارسی پدید نمی‌آیند. امروز ما شاهد انتشار آثاری موفق به زبانهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، سوئدی و... هستیم. مثلاً خانم فیروزه دوما (جزایری) کتابی به زبان انگلیسی به نام «فانی این فارسی» (Funny in Farsi) دارد که تصور می‌کنم تا کنون حدود ۱۰۰ هزار نسخه از آن به فروش رسیده است ترجمه آن هم با نام عطش کاج در ایران منتشر شده است.

کتاب جالبی هم چاپ شده که من هم در چاپ آن سهمی داشته‌ام. حتماً به خاطر دارید که بعد از ماجرای ۱۱ سپتامبر، رئیس جمهور آمریکا در یک سخنرانی، از ایران به عنوان یکی از اعضای «محور شرارت» یاد کرد. دوست ناشری از نیویورک با من تماس گرفت و گفت من می‌دانم که شما آدم‌های شروری نیستید. در مقابل این حرف رئیس جمهور، ما چه می‌توانیم بکنیم. من به او توصیه کردم که ادبیات مکتوب کشورهایی را که چنین اتهامی به آنها زده شده ترجمه و منتشر کند و اسم کتاب را هم «ادبیات کشورهای محور شرارت» (Literature From The "Axis of Evil") بگذارد!

پنج سال طول کشید تا این کتاب آماده شد و به چاپ رسید. انتشارات نیوپرس که ناشر معتبری است آن را در نیویورک چاپ کرده است.

نمونه‌های زیادی از ادبیات مهاجرت ایران به زبان انگلیسی وجود دارد که می‌شود از آنها نام برد. البته نوشتن به زبان بیگانه برای بسیاری از نویسندگان خوب ما دشوار است و باید کارهای آنها ترجمه شود. تمام آثار ایزابل آلدنه به زبان اسپانیایی نوشته می‌شود. ولی او یک مترجم انگلیسی خاص دارد که همه کتابهایش را پیش از انتشار به اسپانیایی، به انگلیسی ترجمه می‌کند و کتاب در هر دو زبان در زمان واحدی منتشر می‌شود. من همیشه به نویسندگان خوب ایرانی توصیه کرده‌ام که از چنین کاری غافل نشوند.

● به نظر شما این ادبیات مهاجرت می‌تواند با مخاطب ایرانی ساکن در سرزمین مادری نویسنده ارتباط خوبی برقرار کند؛ یعنی ارتباط با کسانی که مهاجرت و مسائل آن را تجربه نکرده‌اند؟

– بله. یکی از تکنیک‌های روایت در ادبیات، پرشهای زمانی به گذشته و آینده است. راوی داستان که در لس‌آنجلس، پاریس یا کپنهاگ نشسته است می‌تواند با یک پرش زمانی خوانندگان خود را به تهران یا اصفهان بیاورد و بازگرداند. این برقراری ارتباط با خواننده



بستگی بسیاری به تکنیک نویسنده دارد. یک نویسنده خوب از این ابزارهای روایت به درستی استفاده می کند. کتابهای ژانر ادبیات مهاجرت که در ایران چاپ شده اند و چندین بار هم تجدید چاپ شده اند مصداق خوب این ارتباط است.

آگهی تسلیت او را می بینم، ته دلم می گویم یکی از خریداران بالقوه من از دار دنیا رفت!

● از شما به تازگی کتاب دیگری چاپ شده است. نام آن چیست؟
- نام این کتاب هنر نویسندگی است و مجموعه ای از گفت و گوها با نویسندگان بزرگ جهان است که پیش از این در فصلنامه بررسی کتاب چاپ شده بود و حالا در این کتاب گردآوری شده است.

● یک کتاب دیگر شما در کمتر از یک سال به چاپ هفتم رسیده است؛ آن هم در دو قطع بزرگ و جیبی لوکس.

- این کتاب دلوپس شادمانی تو هستم نام دارد و ترجمه نامه های عاشقانه جبران خلیل جبران و ماری هکسل است. هزار و صد نسخه آن در عرض ده روز نمايشگاه کتاب تهران به فروش رسید و دیگر نسخه ای باقی نمانده بود، و گرنه بیشتر هم به فروش می رفت. برای خود من هم شگفت آور است که دوستان کتاب با چنین رغبتی به این کتاب توجه کرده اند. سال گذشته از مجموعه کتابهای جبران خلیل جبران ۲۰ میلیون نسخه در سراسر دنیا به زبانهای گوناگون به فروش رسیده بود.

من در یک برنامه رادیویی در امریکا عرفان جبران خلیل جبران را با عرفان سهراب سپهری مقایسه کردم و گفتم جهان بینی این دو نقاش و شاعر که هر دو هم نقاش بوده اند و هم شاعر بسیار به هم نزدیک است.

● از اینکه در این گفت و گو شرکت کردید سپاسگزارم.

● می توانید از بعضی از نویسندگان موفق ژانر ادبیات مهاجرت نام ببرید؟
- بله. ما حدود ۱۷ سال است که گروهی داریم به نام «گروه شنبه ها». شنبه اول هر ماه در خانه یکی از اعضای گروه جمع می شویم و در آن جلسه شعر و داستان می خوانیم و نقد شفاهی می کنیم. از درون این جمع تا کنون چند نویسنده بیرون آمده است: خسرو دوامی، مهرنوش مزارعی، خلیل کلباسی، عباس صفاری، احد یاشار صارمی و بیژن کارگر مقدم. نویسندگان موفق ما در خارج کشور زیادند. حسین نوش آذر، رضا قاسمی، پرتو نوری علا و ساسان قهرمان نامهای دیگری است که حتما باید یاد کرد.

● تیراژ کتابهای آنها معمولاً چقدر است؟
- تیراژ آثار آنها معمولاً ۵۰۰، ۷۰۰ و حداکثر ۱۰۰۰ نسخه است. البته ممکن است برخی از آنها به چاپ دوم و حداکثر سوم برسند.

● خوانندگان این کتابچه چه کسانی هستند؟ آیا جوانها هم آنها را می خوانند؟
- در نظر داشته باشید که بیشتر نسل اول مهاجر است که می تواند فارسی بخواند. نسل دوم مهاجر تنها می تواند از راه گوش فارسی را بشنود و دریابد، ولی نمی تواند آن را بخواند. یک کتابفروش ایرانی درلس آنجلس روزی به من گفت که هر ایرانی ای که بر اثر کهنولت می میرد من



آنها را ما

<p>من و عولانا</p>  <p>زندگانی کنسی آبریزتی و بیا، چینه فهادلی، چلسر</p>	<p>عروسی بیوه</p>  <p>چوبیس گروول انس لرحمه روبا بلشاده</p>	<p>ترانه های بی هنگام</p>  <p>نگاهی به حالیه و متن شعرهای لطف علی احمد شاملو مستخرجا رهبریان</p>	<p>شاملو و عالم معنا</p>  <p>گزیده نامه های عاشقانه مکتر مسد جالی (مکتباز)</p>
<p>کلاخانچه</p>  <p>از اسطوره تا واقعیت نابود، ترجمه و تصویر: عباس حیدر</p>	<p>دلوپس شادمانی تو هستم</p>  <p>گزیده نامه های عاشقانه جبران خلیل جبران و ماری هاکسل لرحمه محمد روشنگر</p>	<p>هنر نویسندگی</p>  <p>گزیده ای از گفت و گو و مقالات و نامه ها از نویسندگان ایران و جهان با ترجمه و به کارگیری محمد روشنگر</p>	<p>مرد بی وطن</p>  <p>گوربت و پنه گوربت ترجمه رضا کنسلی، پیرمذا حسینزاده</p>

سرگشته در دنیای تورگنیف / ویلیام تورور / ترجمه: به معزور ● حق السکوت / اریسوند چلدان / ترجمه: اسناد کزیمووی ● ژنیور بو کف دست بودای خندان / گزیده های کوه های مضرین / کبه آوری و ترجمه از ایلینا همدرد / لطف لکتری ● شب نشینی با شیطان / شامکارهای عاشقان کوناه / ترجمه: مسد جالی

عقبر اتصالات سروارید: صندوق پستی ۱۶۵۲-۱۳۱۲۵ / تلفن فروشگاه: ۶۶۶۶۶۶۶۸ / تلفن دفتر: ۰۲۱-۸۴۴۱۰۹۶۶ / ۸۴۴۱۰۲۸۰-۸۴۴۱۰۲۸۱ / ۸۴۴۱۰۲۸۲
پست الکترونیک: Morvarid-pub@yahoo.com / فروش اینترنتی: www.kotab.com